

فاشیسم ایرانی

نوشته دکتر جعفر مدنی

در جوامع غربی جریان‌های قوی نژادپرست و دست راستی اسلام‌ستیز وجود دارد که با چشم‌پوشی آگاهانه بر قرائت‌های متفاوت و متضاد از اسلام، میکوشد تا این نقطه نظر مطلق‌گرایانه را به مردم غرب القاء کند که اسلام بی‌کم و کاست مساوی با استبداد، اختناق، جنگ، تروریسم، تبعیض جنسی و بی‌خردی است.

این اسلام‌ستیزی غربی که متأسفانه طی دو سه دهه اخیر ابعاد و دامنه گسترده‌ای در جوامع مغرب‌زمین پیدا کرده است، البته پدیده تازه‌ای نیست، بلکه پدیده‌ای تاریخی است که از زمان جنگ‌های صلیبی به این سو همواره بخشی از ارکان سیاست‌های غربیها در مواجهه با اسلام و مسلمانها بوده است.

عده‌ای از ایرانیها که تحت تاثیر این تفکر امپریالیستی قرار گرفته اند بر روی این شعلهء مذهب کش نفت میریزند. دسته‌ای با نام مستعار بابک خندانی حملات شدیدی به ایران بعد از اسلام میکنند و خواب و خیال باطل ساسانیان

را در سر میپرووراندند. آنها از آدولف هیتلر الهام میگیرند و میخواهند ملتی متحدالشکل بسازند که در بست در اختیار اربابان آریاییشان خواهد بود. این دسته نمیفهمند که ایران دیگر اسلامی است و مشکلات حکومتی امروز آن ربطی به تفکر اسلامی ندارد.

اسلام نوگرا یا مدرنیست را قرائتی سوم از اسلام باید دانست، اسلامی که سعی می کند فرزند زمانهء خویش باشد و علاوه بر توجه به روح پیام مذهبی برای عقل ارزش بسیار زیادی قایل است. اسلام بنیادگرا توان تعامل با غرب را ندارد، اسلام سنت گرا با بخشی از لیبرالیسم توافق و با بخشی دیگر تضاد دارد اما اسلام مدرنیست با اندکی تسامح در همه وجوه لیبرالیسم از جمله وجوه سیاسی می تواند توافق نظر داشته باشد. اگر غرب بخواهد راه تعامل با اسلام مدرنیست را هموار کند باید سیاستهای قبلی خود را در خاورمیانه، خلیج فارس و شمال آفریقا تغییر دهد.

دکتر مصدق که غربیها هم او را قبول دارند بهترین دلیل است برای صحت راه ملی-مذهبی. مصدق که بی اوراق ابرمرد تاریخ ایران است، تز دکترایش را بر روی فقه اسلامی نوشت و مدرنیتهء آن را ثابت کرد. اگر خمینی انقلاب را بسرقت نمیبرد، مهندس بازرگان که بهترین یار

مصدق بود، این آرمان ملی-مذهبی را به تحقق میرساند. ایران فردا تنها میتواند ایرانی باشد که حاصل تفکر اشخاصی همچون دکتر مصدق، آل احمد و شریعتی باشد. نباید در آن جایی برای فاشیسم پیش از اسلام گذاشت.

مصدق فردی مذهبی به معنای شخصی بود، او یک سکولار متدین بود. خود او میگفت: « من ایرانی و مسلمانم و با هرچه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، مبارزه میکنم. » مهندس مهدی بازرگان هم میگفت: « ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم. » علی شریعتی هم میگفت: « رهبرم علی و پیشوایم مصدق است. » یعنی در این نحله، این تلفیق خیلی خوب و طبیعی صورت گرفته است. اگر ما به درون آن چاله بیفتیم، جامعه یک بار دیگر به سمت یک وضعیت دو قطبی پیش میرود که ممکن است در عرصه سیاسی یک قطب بر قطب دیگر غلبه بکند ولی در عرصه ساختارها و ناخودآگاه قومی، وقتی گرد و خاکها کنار برود، دوباره عکس العمل تاریخی خود را نشان خواهد داد.

در حکومت‌های خودکامه، استبدادی، توتالیتر، فاشیستی و دیکتاتورهای مذهبی نه تنها حقوق فرد بلکه حقوق ملت نیز پایمال میشود. شاید وجه افتراق اساسی این دو قرائت از

دین و اسلام در مواجهه آنان با حقوق بشر هفته باشد. در حالی که بنیادگرایان اعلامیه جهانی حقوق بشر را ضد دین میدانند و به ستیز با آن برمیخیزند، نوگرایان با تکیه بر "هومانیسم اسلامی" به اعتلای حقوق بشر و همراه کردن آن با مسئولیت انسان می‌اندیشند.

غرب به بهانه مبارزه با تروریسم بدنبال از بین بردن اسلام است و برای نیل به این هدف، از اشخاصی مثل این بابک خندانی استفاده میکند. این گروه که همانطور که گوشزد کردم با نام مستعار مقاله نویسی میکنند و سمّ خود را میپاشند، ماموران سازمان جاسوسی سیا هستند که برخی از آنها حتی ایرانی هم نیستند و از طرز نوشتنشان معلوم است که آمریکایی هائی هستند که زبان فارسی را یاد گرفته اند. این عده، برای علمی جلوه دادن نظریاتشان، به تاریخی جعلی استناد میکنند و با شاهد آوردن اسنادی قلابی، سعی به برعکس نشان دادن حقیقت دارند.

سقوط ایران دوره ساسانی خود نشانه الهی بودن جنبش مسلمانان است و گرنه چطور ارتش قوی یزدگرد بدین سهولت در برابر عدهء کمی از پای درآمد؟ اگر دین زرتشت دین حق بود، چرا خدا بدادش نیامد و گذاشت زرتشتیان قتل عام شوند؟ عربها با خود تنها یک مذهب

نیاوردند بلکه خونی تازه نیز به رگهای پوسیدهء ایرانیان تزریق کردند.

مساله عرب و عجم نیست، جوان منتقد ایرانی از فاشیسم متنفر است و تحمل و مدارا و احترام متقابل را با تمامی اقوام و ملیت‌های دنیا حمایت می‌کند. عقلانیت، آزادی و عدالت اساسی‌ترین جستارهای سیاسی جوان ایرانی منتقد است. "هویت ایرانی" تنها یکی و نه اساسی‌ترین آنهاست. در سایه چنین نگاهی است که همه اقوام ایرانی (چه فارس و ترک یا عرب خوزستانی) در جنبش آزادی‌خواهی ایران سهم و شریک می‌شوند. آزادی‌های مدنی و عدالت اجتماعی بسیار بالاتر از "هویت ایرانی" می‌ایستد. قضیه به حدی روشن و مسلم است که محتاج کندو کاش فراوانی نیست. اینها تنها مشتم نمونه خروارند. صدها حدیث و روایت می‌توان پیدا کرد که همه براین نکته تاکید می‌کنند: «عرب را بر عجم هیچ فضیلتی نیست الی به تقوی».

آقایان «بابک خندانی» بهتر است به جای گشتن تاریخ برای پیدا کردن آتو علیه شیعیان و استناد به روایاتی قلابی و بافتن آسمان و ریسمان به هم و جعل دروغ در روز روشن، به این فکر باشند که ساسانیان چرا اینگونه در سرایشی سقوط قرار گرفتند و یاد و نام یزگرد و امثال انوشیروان

ضالم را برای تایید حرف‌هایش به نفع خود مسخ و مصادره می‌کند.

در تغییر ساختاری که در فضای سیاسی بازتاب دارد، ما داریم به سمت نوعی ملی‌گرایی و ایران‌گرایی می‌رویم اما این گرایش نیاز به فرهنگ و باوری دارد که آن را بارورش کند. اگر ما اساساً ضرورت و نیاز به این فرهنگ را انکار کنیم وارد یک چرخه و دور باطل می‌شویم و اگر ایران‌گرایی فعلی بخواهد اسلام‌گرایی را زیر پا بگذارد، ما دوباره وارد چرخه باطلی که صد سال است داریم دورش می‌چرخیم می‌شویم و در نهایت به سمت ایران‌گرایی افراطی می‌رویم. این باعث میشود که دوباره جامعه در مقابل این حالت موضع بگیرد و احساس بکند که برج و باروهای فرهنگی و باورهای مذهبی‌اش را این ایران‌گرایی جدید تهدید میکند.

گزینه ملی-مذهبی درست‌ترین و موفق‌ترین پاسخ به این مرحله بسیار خطیر و حساس است. وگرنه یک ایران‌گرایی بدون باور یعنی ایران‌گرایی باستانی به گونه دیگری باز تولید می‌شود اما به مثابه یک تب تند و گذرا. اگر ایران‌گرایی با یک باور و فرهنگ جفت نشود (این فرهنگ و عقیده یا باید یک تفکر لاییک باشد یا یک تفکر مذهبی) و

صرفاً یک احساس عکس‌العملی باشد، یک تب‌گذراست و عکس‌العمل خودش را هم در آینده تاریخ ما حتماً نشان می‌دهد و ما باز - به شکل برعکس - خواهیم دید که با یک بال نمی‌شود پرواز کرد. اگر در رویکرد ملی‌گرایی جدید هم با «دید تقابلی و حذفی» با عنصر اسلامیت برخورد شود (همانطور که تفکر مذهبی سنتی فعلی، ایران قبل از اسلام و ملیت را نفی می‌کند) ما باز به درون همان چاله قبلی می‌افتیم و باز باید بیست سال دیگر برویم تا به یک تعادل جدید برسیم.

تمامی اشخاصی که به آرمانهای دکتر مصدق ایمان دارند، امروز باید دور شعار ملی-مذهبی جمع‌گردند و مانع شوند تا فاشیسم بر ملتمان قالب‌گردد. چنانچه این فاشیسم وارداتی و تحمیلی بتواند موفق شود، آن موقع آخر کار اسلام در ایران خواهد بود، نه فقط اسلام بنیادگرا بلکه اسلام مدرنیستی که تنها سدی است در برابر دست‌درازی غریبها بر ثروتهای بی‌انتهای وطنمان.